مطالعات تاریخ اسلام
سال ششم/ شمارهٔ ۲۱/ تابستان ۱۳۹۳

کند و کاوی در علل شکل گیری واقعه حَرّه

سیدعلیرضا واسعی[۱]

چکیده: در ذی‌حجهٔ سال ۶۳ هجری، به دنبال شورشی در مدینه، کارزاری میان سپاه یزید و مدنیان در شرق مدینه رخ داد که به اعتبار محل وقوع آن، واقعه حَرّه نامیده شد. این واقعه هزینه‌های سنگینی، به ویژه برای مردم مدینه در برداشت. گذشته از تخریب، غارت و کشتار وحشتناکی که صورت گرفت، هتک حرمت و رفتار غیر اخلاقی بی‌سابقه‌ای سر زد که به آسانی توجیهی برای آن نمی‌توان یافت. خشونت‌های اعمال شده از سوی شامیان، تنها در زمان درگیری نبود، بلکه حتی پس از شکست مدنی‌ها، هم چنان ادامه داشت. این که به راستی چه علل و عواملی موجب بروز این واقعه گردید و چرا شامیان به رفتاری روی کردند که نه تنها با هیچ یک از موازین دینی، اخلاقی و انسانی هم‌سازی نداشت، بلکه با سنت‌های عربی نیز توجیه پذیر نبود؟ در این مقال کوشش می‌شود تا علت یا علل واقعی رخداد حَرّه واکاوی شود و طبعاً منطق رفتار شامیان نیز تا حدی ذیل آن مفهوم می‌گردد، هر چند این سخن به معنای تأیید عمل آنان نیست. فرضیهٔ اصلی نوشتار آن است که عمیق شدن فاصله میان انتظار مردم مدینه و آن چه در اختیار داشتند، موجب شورش آنان و به دنبال آن شکل گیری واقعهٔ حَرّه گردید و در نگاه شامیان این اعتراض، سر بر آوردن رقابت کهن عربی بود که سرسختانه می‌بایست سرکوب شود.

واژه‌های کلیدی: واقعه حَرّه، شورش مدینه، شامیان، یزید، مسلم‌بن‌عقبه، عبدالله‌بن‌حنظله

---

۱ دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی vaseiali@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۱/۱۰/۲۵ تاریخ تأیید: ۹۲/۰۲/۰۷

Exploring the reasons behind the formation of Harrehh event

Seyyed Alireza Vasei[1]

Abstract: Two years after the events of Ashura, a rebellion arose in Medina which led to the confrontation of the army of Yazid with the people of Medinians. The event became known Harreh because it happened in a place in the east of Medina called Harreh. This incident inflicted destruction; looting, terrifying massacre, unprecedented outrage and immoral behavior on the people of Medina, which couldn't be easily justified. People of Sham continued their violent behavior even after defeating the people of Medina. The following questions are the main purpose of this research: what reasons did actually cause this occurrence? Why people of Sham committed such brutalities against the people of Medina, which couldn't be justified according to religious, moral and human criteria or the Arabic tradition? This study tries to find an answer for the reason behind the behavior of the people of Sham without intending to approve it. Furthermore the research tries to find an answer and the logic for the wrong – doings committed by the people of sham. The main hypothesis of this research is that the huge gap between available resources and the expectations of the people of Medina provoked the rebellius and according to the people of Shamis point of view, this rebellion which was an old Arab rivalrly had to be strongly suppressed.

Keywords: Harreh event, Shamiyan, Yazid Ibn Moawiyah, Muslim Ibn Oqbah, Abdullah Ibn Hanzaleh

1 Associated Professor of Institute of Islamic Sciences and Culture vaseiali@yahoo.com

مقدمه

در تاریخ اسلام، به ویژه دوران نخست آن، وقایع بسیاری رخ داده، که هر یک می‌تواند مایهٔ تأمل‌ها و پژوهش‌های محققانه برای عبرت‌گیری باشد؛ وقایع زمان پیامبر(ص)، نبردها و فتوحات زمان خلفای نخست، صلح امام حسن(ع) و دیگر رویداد ها، اما آن چه در زمان حاکمیت یزیدبن‌معاویه رخ داد، از همه موارد دیگر متمایز است. یزید که به دنبال طراحی و سیاست‌گذاری پدرش معاویه، به سال ۶۰هق بر اریکه قدرت تکیه زد و خود را خلیفهٔ مسلمین خواند، در آغازین ماه‌های حکومت‌اش، به بهانهٔ اخذ بیعت، سخت گیری‌هایی را نسبت به بزرگان دینی اعمال کرد و به دنبال آن فرزند رسول خدا(ص)، امام حسین(ع) و یاران‌اش را به بدترین شکل به شهادت رساند، خاندان‌اش را به اسارت برد و بر اهل بیت پیامبر توهین‌ها روا داشت و هنوز زخم‌های برآمده از این حادثه التیام نیافته بود که در برخورد با شورش مردم مدینه فاجعهٔ دیگری آفرید.

یزید که از پشتوانهٔ تربیت دینی بی‌بهره بود و از دغدغه‌های ارزشی نیز فاصله داشت، به رغم مطالبات دینی مردم، بر سنت‌های جاهلی و نگره‌های بدوی مشی می‌کرد. او در عرصهٔ قدرت و حکومت، تنها به عنصر خشونت و شمشیر می‌اندیشید و بر خلاف پدر، از سیاست مدارا و گفتگو بی‌بهره بود، به همین سبب برای ایجاد امنیت سیاسی، از سپاه نظامی بهره می‌گرفت و هر اعتراضی را با سرکوب پاسخ می‌گفت، از این رو وقتی از شورش مدنیان اطلاع یافت، سپاهی سنگین به فرماندهی مسلم‌بن‌عقبه به سوی مدینه روانه کرد و از آنان خواست تا شورشیان را بر جای خویش بنشانند و آنان نیز چنین کردند. در این مقال که هدف اصلی واکاوی چرایی رخ داد واقعهٔ حَرِّه است، البته به ناچار اندکی در بیان واقعه نیز سخن به میان خواهد آورد.

در خصوص واقعهٔ حَرِّه و نیز چرایی وقوع آن در تواریخ کهن و در نوشته‌های کنونی کم و بیش مطالبی انعکاس یافته است، اما به طور خاص و به ویژه از منظر تبیین فلسفهٔ قیام، هم چنان جای واکاوی و ژرف اندیشی‌های نظریه‌پردازانه وجود دارد، اما پیش از ورود به بحث، تأکید بر چند نکته را لازم می‌داند؛ نخست آن که روی دادهای اجتماعی هرگز تابع علت واحدی رخ نمی‌دهند و شناخت همهٔ علت‌ها نیز کاری به شدت مشکل است، از این رو یکایک دیدگاه‌هایی که ذکر می‌شود، به عنوان بیان یکی از علت‌ها می‌تواند تا حدی قابل پذیرش باشد، هر چند شناخت علت اصلی هم چنان قابل پی‌جویی است. دوم این که همه آن

چه در گزارش‌های تاریخی صورت بسته، لزوماً از اعتبار علمی‌برخوردار نیست و چه بسا بـه زیاده‌گویی‌ها و تحریف‌هایی آلوده شده باشد، از این رو نویسنده می‌کوشد تا جایی که داده‌های تاریخی و گزارش‌های همراهی می‌کند، سخن مستندی ارائه دهد، هر چند بـا آنچـه مشـهور است اندکی فاصله بیابد. سه دیگر آنکه در گزارش‌هائی که پای عدد و رقم به میان مـی‌آیـد، کشف حقیقت با مشکل بیشتری روبرو می‌گردد و طبعاً محتاطانه‌تر باید گـام برداشـت و در آخر این که گزارش‌های تاریخی معطوف به مقوله‌های مذهبی یا امور عاطفی بـیش از دیگـر گزارش‌ها در معرض آلوده شدن به مجعولات و اکاذیب‌اند، چنان که بیان روایات درست یـا تبیین مقرون به واقع آن‌ها نیز چه بسا موجب ناخوشـایندی عـده‌ای گـردد، بـا همـه ایـن‌هـا نویسنده می‌کوشد از مسیر راستی فاصله نگیرد.

در خصوص علت یا علل شورش مدنیان که به واقعهٔ حَرِّه انجامیـد، چنـد دیـدگاه وجـود دارد. برخی آن را اعتراضی برآمده از آن چه در واقعه کربلا رخ داده بود می‌دانند، دسته‌ای آن را زادهٔ نوع مواجههٔ امیر مدینه در اخذ مالیات ذکر می‌کننـد، برخـی آن را ناشـی از آگـاهی مردم نسبت به شخصیت غیر اسلامی‌و به دور از شئون انسانی یزید ذکـر کـرده‌انـد و عـده‌ای دیگر، آن را به ریشه‌های رقابتی فرهنگ قبیله‌ای جنوبی و شمالی یا هاشمی‌و اموی که ریشـه در تاریخ پیشااسلامی‌عرب دارد پیوند می‌دهند، اما به باور نویسنده، ایـن شـورش، زادهٔ امـری متأخر و پسااسلامی‌است؛ مقولـهٔ جایگـاه و انتظـار مـدنیان کـه در قالـب دینـی یـا در پنـاه ارزش‌های اسلامی قرار گرفت تا حکومت عربی شامی‌را از صحنه برکنار سازد، بنـا بـر ایـن فرضیهٔ نوشتار در تبیین شورش، فاصلهٔ میان چشم داشت و دریافت (انتظار و اصطیاد) البتـه بـا بن‌مایه‌های دینی است، هر چند دیگر عوامل نیز بدون تأثیر نبوده‌اند. این نوشته در سـه بخـش شکل می‌گیرد؛ چگونگی شورش، تصویری از واقعهٔ حَرِّه و علت یا علل شورش.

۱. شورش پدید آمده در مدینه و کنش‌های صورت گرفته

علت شورش مردم مدینه تابع هر علتی که باشد، آگاهی از شخصیت یزیـد موجـب شـعله‌ور شدن آن گردید. داستان ملاقات هیأت اعزامی به دربار یزید، به هر دلیلی صورت گرفته باشد، رهاوردی ضد یزیدی برای مدنیان داشت. چنان که گفته شد، عبدالله‌بن‌حنظله و دیگران پـس از ملاقات با یزید و مشاهدهٔ آن چه در دربار وی حاکم بود، به شدت زبان به انتقاد گشوده و خلافت وی را نامشروع خواندند. مردم مدینه با شنیدن آن نه تنها به خلع یزید از خلافـت و

بیعت با عبدالله روی کردند، بلکه برای ابراز انزجار خود نسبت به دستگاه خلافت، با اتحاد و انسجامی‌تمام وارد صحنه شده و امویان را که شمارشان نزدیک به هزار نفر[۱] و به قولی چهار هزارنفربود[۲] به حکم هم پالگی‌شان با دستگاه خلافت، از مدینه بیرون راندند. اینان به خانهٔ مروان‌بن‌حکم در آمدند و در محاصره‌ای نه چندان سخت[۳] قرار گرفتند. ابوالفرج‌اصفهانی می‌نویسد: اینان که در میانشان عثمان‌بن‌محمدبن‌أبی‌سفیان، و ولیدبن‌عتبةبن‌أبی‌سفیان، و پیروان‌شان از بردگان و کودکان و تودهٔ مردم بودند، تا ذی‌خشب رانده شدند وآن گاه حریث رقّاصه و یاران‌اش که متصدی اخراج آنان بودند، به مدینه بازگشتند. اینان ده روز در آنجا ماندند، آنگاه حبیب‌بن‌کره را برای خبر رسانی و کمک خواهی از یزیدبن‌معاویه به شام فرستادند. وقتی این خبر به مردم مدینه رسید، دسته‌ای از افراد را به سراغ آنان فرستاده و از آنجا نیز با تحقیر و بد رفتاری بیرونشان کردند.[۴] رفتار مدنیان با امویان و کارگزار خلیفه، بدیهی بود که خشم یزید را بر انگیزد و وی برای چاره‌جویی یا گوشمالی مدنیان وارد صحنه سازد، و چنین شد.

رفتار مدنیان با دستگاه خلافت یزید و نوع مواجهه‌ای که با هم‌اندیشان آن داشتند، از عمق تفاوت جهان‌بینی مردم مدینه با شامیان پرده برمی‌دارد، به گونه‌ای که هر یک را از منظر دیگری تا حد غیر مسلمان فرو می‌کشد. طبیعی است در چنین وضعیتی هر نوع کنش‌گری توجیه می‌یابد و مسلم با همین رویکرد به قتل و غارت و خشونت و حتی اعمال رفتار غیراخلاقی فرمان داد.[۵]

۲. چیستی واقعهٔ حَرِّه

برابر داده‌های تاریخی، وقتی خبر شورش مدنیان از سوی مروان‌بن‌حکم[۶] که از بزرگان اموی

---

۱ أبوالفرج‌عبدالرحمن‌بن‌علی‌بن‌محمدبن‌جوزی [بی‌تا]، *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادرعطا و مصطفی‌عبدالقادر عطا، ج۶، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج۱، ص۱۳.

۲ احمدبن‌یحیی‌بن‌جابربلاذری(۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م.)، *انساب الاشراف*، تحقیق محمدباقرمحمودی، ج۵، بیروت: مؤسسة الاعلمی‌للمطبوعات، ص۳۲۸؛ هرچند این قول در جایی دیگر ذکر نشده است. طبری سه هزار نفر را نیز ذکر می‌کند(رک: طبری، ابوجعفرمحمدبن‌جریر(۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.)، *تاریخ الطبری*، ج۷، بیروت: مؤسسة الاعلمی‌للمطبوعات، ج۴، ص۳۱۰۲).

۳ حبیب‌بن‌کره که خود از نزدیک شاهد ماجرا بود، بر آن است که محاصره چندان سخت نبود(طبری، همان، ج۷، ص۳۱۰۱).

۴ ابوالفرج علی‌بن‌حسین اصفهانی(۱۴۱۵ق)، *الاغانی*، ج۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص۵۴.

۵ سیدعلیرضا واسعی(۱۳۹۱ش)، واقعهٔ حرهٔ رویارویی ارزش‌های دینی و سنت‌های جاهلی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ج۱، ص۱۹۱ به بعد.

۶ طبری، همان، ج۵، ص۴۸۳ و بلاذری، همان، ج۵، ص۳۲۱.

مدینه بود، به شام رسید، یزید به شدت خشمگین و آشفته شد[۱] و در مقام چاره جویی و یافتن راهی برای یاری امویان مدینه بر آمد. او گویا ابتدا از عمروبن‌سعید که پیش از این تولیت آن دیار را بر عهده داشت، خواست تا وارد این عرصه شده و فرماندهی سپاه را به عهده گیرد، اما وی با ذکر خدمات خود، از یزید خواست تا وی را از کشتن قریشیان معذور دارد،[۲] چنان که عبیدالله‌بن‌زیاد با ذکر آن چه در کربلا و با خاندان رسول انجام داده بود، از پذیرش این امر اعتذار جست.[۳] برخی از فردی به نام صخربن‌ابی‌جهم نیز یاد می‌کنند که برای این کار نشان شده بود، اما پیش از حرکت اجلش فرا رسید.[۴] یزید پس از یأس از اینان به سراغ مسلم‌بن‌عقبه رفت؛ فردی که پیش از این معاویه او را به عنوان فردی خیرخواه به یزید توصیه کرده بود.[۵]

عزم یزید البته خیرخواهانی را به میانجی‌گری کشاند تا شاید او را از مواجهه با مدنیان بازدارند؛ نعمان‌بن‌بشیر، برادر مادری عبدالله‌بن‌حنظله[۶] و عبد الله‌بن‌جعفربن‌ابی طالب، اما نتیجه‌ای حاصل نشد، چون پیشنهاد نخست از سوی یزید رد شد و نظر دومی‌گر چه یزید را تا حدی متقاعد کرد، اما از سوی مدنیان مقبول واقع نشد[۷] و در نهایت سپاه یزید به فرماندهی مسلم به سوی مدینه راه افتاد. مدنیان وقتی از این حرکت آگاهی یافتند، برای مقابله با آنان از تاکتیک‌هایی بهره گرفتند که برخی از آن‌ها به جهت سابقهٔ تاریخی از رنگ دینی نیز بهره داشت؛ کندن خندق در بخش‌های قابل نفوذ اطراف شهر؛ یعنی همان جاهایی که در نبرد احزاب کنده شده بود،[۸] کشیدن دیوار بلند در بخش‌هایی از شهر[۹] و نیز مسموم‌سازی چاه‌های

---

۱ اصفهانی، همان، ج۱، ص۵۵؛ ابوالفداءاسماعیل‌بن‌کثیردمشقی‌ابن‌کثیر(۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.)، *البدایةوالنهایه*، تحقیق علی شیری، ج۸، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چ۱، ص۲۱۶.

۲ ابن‌جوزی، همان، ج۶، ص۱۴ .

۳ طبری، همان، ج۵، ص۴۸۵؛ ابن‌کثیر، همان، ج۸، ص۲۲۰.

۴ اصفهانی، همان، ج۱، ص۵۵؛ محمدبن‌حبان‌بن‌احمدتمیمی‌بستی‌بن‌حبان(۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م)، *مشاهیر علماء الامصار*، تحقیق مرزوق علی ابراهیم، بیروت: دارالوفاء، چ ۱، ص۴۰.

۵ شهاب‌الدین‌ابن‌عبدربه(۱۴۰۴ق.)، *العقدالفرید*، ج۵، بیروت: دارالکتب‌العلمیه، چ۱، ص۱۳۷؛ ابن‌کثیر، همان، ج۸، صص۲۲۲-۲۲۳؛ محمدبن‌علی‌بن‌طباطباالمعروف به ابن‌طقطقی(۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م)، *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه*، تحقیق عبد القادر محمد مایو، بیروت: دارالقلم‌العربی، چ۱، ص۱۶۰.

۶ شمس‌الدین‌محمدبن‌احمدبن‌عثمان‌ذهبی(۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.)، *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ج۵، بیروت: دار الکتب العربی، چ۱، ص۲۶؛ ابن‌کثیر، همان، ج۸، صص۲۱۹-۲۲۰.

۷ محمدبن‌سعدبن‌منیع‌هاشمی‌بصری(۱۳۷۴ش)، *طبقات*، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی، ج۵، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه، ص۲۶۳.

۸ ابوالحسن‌علی‌بن‌حسین‌بن‌علی‌مسعودی [بی‌تا]، *التنبیه و الإشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: دار الصاوی، ص۲۶۴؛ ابن‌جوزی، همان، ج۶، ص۱۵.

۹ احمدبن‌ابی‌یعقوب معروف به ابن‌واضح(۲۸۴)[بی‌تا]، *تاریخ یعقوبی*، ج۲، بیروت: دار صادر، ص۲۵۰.

بیرون مدینه که در مسیر راه سپاهیان قرار داشت، هر چند بارش باران و بهره‌گیری شامیان از آب آن، عملاً اقدام مدنیان را خنثی کرد.[۱]

مسلم‌بن‌عقبه با سپاهی گران[۲] که با تطمیع بسیار[۳] همراهی‌اش می‌کردند، در مسیر راه با امویان اخراج شده از مدینه برخورد کرد؛ همانان که نه تنها متعهد شده بودند با دشمن همکاری نکنند، بلکه قرار کرده بودند از ورود آنان به شهر نیز ممانعت نمایند،[۴] به همین جهت از همکاری رسمی‌با مسلم، تا حدی پرهیختند،[۵] اما مروان که تدبیر امور رانده شدگان را به عهده داشت،[۶] با خبرچینی و بیان آن چه رخ داد، مسلم را بر ضد مردم مدینه تحریض کرد و با این که اکثر مردم به رفتن به شام نظر داشتند، وی به همراهی با مسلم برخاست و حتی فرزندش عبدالملک را به همراهی با مسلم ترغیب کرد.[۷] مسلم نیز به پاس آن در نامه‌ای به یزید ضمن گزارش کار، از وی تشکر کرد.[۸]

سپاه مسلم به پیشنهاد عبدالملک پیش رفتند[۹] و طبعاً مدنیان جز مقابله چاره‌ای نمی‌دیدند. آنان به تحریک رهبران[۱۰] سخت پایداری کرده و با تمام توان از ورود دشمن به داخل شهر ممانعت کردند، اما خیانت بنی‌حارثه، یکی از قبایل ساکن مدینه، موجب شد تا مسلم از خندق بگذرد و وارد شهر شود،[۱۱] هر چند افراد بسیاری در این گذرگاه جان باختند.[۱۲] مسلم برابر فرمان یزید، مدنیان را سه روز مهلت داد تا به اطاعت در آیند و دست از جدال

---

۱ ابن‌خیاط عصفری خلیفه(۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.)، *تاریخ خلیفه*، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، ص۱۴۹؛ ابوعلی‌احمدبن‌علی‌مسکویه‌رازی (۱۳۷۹ش)، تحقیق ابوالقاسم امامی، ج۲، تهران، سروش، چ۱، ص۱۰۶؛ ابن‌عساکر(۱۴۱۵ق)، همان، ج۴۶، ص۱۰۶.

۲ ذهبی، همان، ج۳، ص۳۷۴؛ ابن‌کثیر، همان، ج۸، ص۲۱۹.

۳ بلاذری، همان، ج۵، ص۳۲۲؛ ابن‌کثیر، همان، ج۸، ص۲۱۹.

۴ عاقل نبیه(۱۳۹۴ق/۱۹۷۵م.)، *تاریخ خلافة بنی‌امیه*، بیروت: دارالفکر، چ۳، صص۱۰۹-۱۱۰.

۵ بلاذری، همان، ج۵، ص۳۲۴.

۶ طبری، همان، ج ۵، ص۴۸۲.

۷ ابن‌کثیر، همان، ج ۸، ص۲۱۹ .

۸ طبری، همان، ج۵، ص۴۸۶.

۹ محمد علی و ترابی چنارانی(۱۳۸۲ش)، احمد، *واقعه حرّه رخدادی اسفبار در تاریخ اسلام پس از حادثه عظیم کربلا*، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چ۱، ص ۴۳. به نقل ازعز الدین‌ابوالحسن‌علی‌بن‌ابی‌الکرم‌بن‌اثیر (۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م)، *الکامل فی التاریخ*، ج۴، بیروت: دار صادر – دار، ص ۱۱۴.

۱۰ ابن‌سعد، همان، ج۵، ص۲۶۴.

۱۱ بلاذری، همان، ج۵، ص۳۲۸.

۱۲ طبری، همان، ج۵، ص۴۸۸؛ بلاذری، همان ج۵، ص۳۳۵؛ شهاب‌الدین‌احمدبن‌عبدالوهاب نویری(۱۴۲۳ق)، *نهایة الارب فی فنون الادب*، ج۲۰، قاهره: دار الکتب و الوثائق القومیه، چ۱، ص۴۹۴.

بردارند،[۱] اما چون با مخالفت جدی آنان مواجه شد،[۲] به ترغیب نیروهای خویش پرداخت و برتری آنان را تنها در اطاعت و پایمردی شمرد و از آنان خواست: *اطاعت را به کمال برید تا خدایتان ظفر و غلبه کامل دهد.*[۳] عبدالله‌بن‌حنظله نیز برای ترغیب مدنیان با ذکر پیشینه آنان و نسبت‌شان با پیامبر، از آنان خواست تا به عنوان یاران (پیغمبر) و مهاجرین (و پیرو رسول)بر قوم مغضوب خداوند بتازند و پیروزی یا شهادت را نصیب خود کنند،[۴] اما تعدد فرماندهی مدنیان که برخی پیشاپیش آن را عامل شکست قلمداد کرده بودند،[۵] به اضافه شایعه کشته شدن مسلم،[۶] زمینه پیروزی شامیان را فراهم ساخت. فرماندهٔ ارشد مدنیان، ابن‌حنظله که از اعتباری دینی برخوردار بود، پس از کشته شدن هفت[۷] یا هشت فرزندش، کشته شد[۸] و مدینه مقهور شام گردید بی‌آن‌که مقاومت جدی ای از سوی مدنیان بروز یافته باشد[۹] و بدین طریق همان طور که ابن‌کواء در خصوص آنان به معاویه گفته بود، نشان دادند: حریص‌ترین امت بر شر و ناتوان‌ترین آنان در دفع آن‌اند.[۱۰]

شامیان با این نگاه که با غیر مسلمانان می‌جنگند[۱۱] به کشتار مردم دست زدند و بی‌هیچ رحم و شفقتی پیش رفتند و مسلم، برابر آن چه فرمان یافته و صد البته خود نیز مشتاق آن

---

۱ طبری، همان، ج۵، صص۴۸۴-۴۸۵؛ نویری، همان، ج۲۰، صص۴۹۱-۴۹۲.

۲ ابن‌اثیر(۱۳۷۱ش)، همان، ج۱۱، ص۲۴۸.

۳ طبری(۱۳۷۵ش)، همان، ج۷، ص۳۱۱۰.

۴ ابن‌اثیر، همان، ج۱۱، ص۲۵۰.

۵ می‌گویند عبدالله‌بن‌عباس در طائف بود و وقتی اخبار مدینه به او رسید، گفت: با دو امیر! شکست خورده‌اند. (ابن‌عبدربه(۱۴۰۴ق)، همان، ج ۵، ص۱۳۸؛ احمدبن‌داوددینوری(۱۹۶۰م)، *اخبارالطوال*، تحقیق عبدالمنعم‌عامر، ج۱، قاهره: داراحیاءالکتب‌العربی، چ۱، ص۵۴؛ ابوالحسن‌علی‌بن‌حسین‌بن‌علی‌مسعودی(۱۴۰۹ق)، *مروج‌الذهب‌و معادن الجوهر*، تحقیق اسعد داغر، ج۲، قم: دارالهجرة، چ۲، ص۷۶.

۶ ابن‌اثیر، همان، ج۱۱، صص۲۴۸- ۲۴۹؛ ابن‌اثیر، همان، ج۱۱، ص۲۵۰.

۷ طبری، همان، ج ۵، ، صص۴۹۰-۴۹۱ و۴۹۶؛ ابن جوزی، همان، ج ۶، ص۱۵.

۸ ابن‌اثیر[بی‌تا]، همان، ج۳، ص۱۱۵؛ گفته‌اند وی را پس از واقعه، در بهترین صورت، در خواب دیدند و از او پرسیدند : مگر کشته نشده‌ای؟ گفت: چرا، ولی پس از آن با خدا ملاقات کرده‌ام و او مرا داخل بهشت ساخت. گرچه چنین داستان‌هایی عموما از اعتبار خبری بی‌بهره‌اند، اما حکایت گر نوع نگاهی است که دسته‌ای از مسلمانان به او و حرکتش داشته اند.(رک: ابن‌اثیر[بی‌تا]، همان، ج ۳، ص۱۱۵).

۹ مسلم در نامه خود به یزید که در آن خبر پیروزی را بدو داده بود آورده که ما در چهار ساعت کار را تمام کردیم و نماز ظهر را در مسجدشان گزاردیم. (رک: ابن‌قتیبه دینوری[بی‌تا]، همان، ج ۱، ص۲۴۰).

۱۰ سید جعفر شهیدی(۱۳۵۹ش.)، *قیام حسین علیه السلام*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی‌شهیدی، ص۹۸؛ به نقل از طبری، همان، ج۶، ص۲۹۲۶.

۱۱ بلاذری، همان، ج ۵، ص۳۳۱.

بود، شهر مدینه را به مدت سه روز بر سپاهیان خویش مباح ساخت تا آن چه می‌خواهند، از اموال مدنیان بردارند و هر کاری که تمایل داشتند انجام دهند. گفته‌اند که در این ایام عدهٔ زیادی را کشتند، اموال بسیاری را غارت و خانه‌هایی را تخریب کردند،[۱] به تعقیب افراد پرداخته و حتی شکم زنانی را دریده[۲] حرمت شمار زیادی از زنان و دختران را شکستند،[۳] دسته‌ای از افراد مدینه را به اسارت گرفته و برخی را به حبس انداختند و حتی برای اعمال سختی بیشتر تا سه روز آنان را از غذا بازداشتند.[۴] علاوه براین‌ها بر اساس پاره‌ای از داده‌های متأخران، اسبان در مسجد النبی جولان دادند و بین منبر و قبر شریف را کثیف کردند و چون مردم از ترس پنهان شده بودند، سگان به داخل مسجد شده و آن را آلودند.[۵]

شامیان شاید برای خاموش کردن خشم درونی خود، به هر کاری روی می‌کرده[۶] وگاه به اقداماتی روانی دست می‌زدند، چنان که ابوسعیدخدری را که از چنگ شامیان رهایی یافته بود، دیدند ریش‌های دو طرف صورتش از بین رفته است، وقتی علت آن را پرسیدند، گفت: این از کارهای ستمگران شامی‌در واقعه حَرِّه است که وارد خانه‌ام شدند، آن چه در آن بود، حتی ظرفی که با آن آب می‌نوشیدم را غارت کردند و سپس بیرون رفتند و به دنبال آنان گروهی دیگر آمدند و چون چیزی نیافتند، غمگین شده، مرا از مصلایم بیرون کشیده و بر روی زمین انداختند و هر کسی می‌آمد ریشم را می‌گرفت و می‌کند و فقط آن قسمتی که بر روی خاک بود باقی ماند.[۷] هم چنین آورده‌اند مردی وارد خانه ابن‌ابی‌کبشه انصاری شد که در آن زنی وضع حمل کرده بود مرد چون چیزی نیافت، کودک را از آغوش زن بیرون کشید و به شدت به دیوار کوفت، به گونه‌ای که مغزش بر زمین ریخت.[۸] ابن‌ابی‌الحدید به جهت

---

۱ ابن‌بطریق می‌نویسد: تمام خانه‌های مدینه تخریب شدند، جز خانه علی‌بن‌حسین که مردی شامی‌از آن مراقبت کرد و خانه اسامةبن زید که سگی آن را پاس داشت و خانه زنی حمیری که خود آن را نگهبان بود!

۲ مطهربن‌طاهر مقدسی[بی‌تا]، البدء و التاریخ، بور سعید، ج۶، بیروت: مکتبة الثقافة الدینیه، ص۱۵.

۳ ابن‌طقطقی(۱۳۶۰ش)، همان، ص ۱۶۰.

۴ ابن‌جوزی، همان، ج۶، ص۱۶.

۵ حلبی(۱۴۰۰ق)، همان، ج ۱، ص۲۶۸.

۶ مسلم خود در نامهٔ به یزید می‌نویسد: ما شمشیر در میانشان افکندیم، هر که به سوی ما حمله آورد، کشتیم و او که فرار کرد را تعقیب کرده و از پای درآوردیم و مجروحان‌شان را نیز به قتل رساندیم. رک: ابومحمدعبدالله‌بن‌مسلم‌بن‌قتیبه‌دینوری[بی‌تا]، *الامامة والسیاسه*، تحقیق طه محمد الزینی، ج۱، بیروت: مؤسسهٔ الحلبی، ص۲۴۰.

۷ دینوری(۱۹۶۰م)، همان، ص ۲۶۹؛ ذهبی(۱۴۰۷ق)، همان، ج ۵، ص۲۸؛ شمس‌الدین‌محمدبن‌احمدبن‌عثمان‌ذهبی (۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م.)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق حسین اسد، ج۳، بیروت: مؤسسة الرساله، چ۹، ص ۳۷۳.

۸ دینوری، الامامة و السیاسة، ج۱، ص۲۲۵.

همین خشونت‌های رخ داده در حَرِّه می‌نویسد: این واقعه در تاریخ عرب بی‌مانند است، و قومی‌هرگز به مانند آن چه انصار در این روز به آن گرفتار آمدند، گرفتار نشدند![1]

ابوسعید خدری می‌گوید: در این سه روز اذانی جز از مسجد رسول خدا(ص) بلند نمی‌شد. برای مسلم در مدخل ورودی مسجد تختی گذارده بودند تا هر که وارد آن می‌شد، به قتل برساند.[2] بر اساس خبری دیگر، تا سه روز حتی از مسجد پیامبر(ص) نیز اذانی شنیده نمی‌شد و این تنها همهمه‌های آشوبیان بود که فضای آن جا را آکنده بود.[3]

واقعه با کشتار مردم مدینه و غارت و هتک خاتمه نیافت، بلکه پس از آن، مسلم از مدنیان خواست تا به عنوان عبد قن(= برده خالص) یزید[4] یا خول[5] او که هر گونه‌ای که خواست با آنان رفتار کند، بیعت کنند[6] و در این اقدام سخت‌گیرانه از هیچ کس چشم پوشی نکرد،[7] جز امام سجاد(ع) و علی‌بن‌عبدالله‌بن‌عباس.[8] مسلم حتی با آنان که از جایگاه اجتماعی، سیاسی یا دینی بهره داشتند نیز صرف نظر نکرد و به بدترین شکل با آنان مواجه شد،[9] به گونه‌ای که شخصی چون مروان نتوانست رفتارش را برتابد و زبان به اعتراض گشود، هر چند با تهدید مسلم چاره‌ای جز سکوت نیافت.[10]

مسلم پس از این، با نامه‌ای[11] یا به همراه تعدادی از سرهای کشته شدگان، یزید را از آنچه رخ داد با خبر ساخت و یزید نیز با دریافت آن نامه به روایاتی با تمسک به شعر ابن‌زبعری که در آن از انتقام امویان از خزرجیان سخن رفته[12] از مکنونات قلبی خود پرده برداشت، هر

---

۱ عزالدین‌ابوحامدبن‌هبةالله‌مدائنی‌ابن‌ابی‌الحدید(۱۳۷۸ق/۱۹۵۹م.)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج۷، بیروت: داراحیاء الکتب العربیه، چ۱، ص۱۷۵.

۲ احمدابن‌اعثم‌کوفی(۱۴۱۱ق)، *الفتوح*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء للطباعة و النشر و التوزیع، چ۱، ص۱۱۶.

۳ دارمی(۱۳۴۹ق)، همان، ج۱، ص۴۴.

۴ یعقوبی[بی‌تا]، همان، ج ۲، ۲۵۱.

۵ خول را به معنای حیوان در ملک انسان یا احشام معنا کرده‌اند.

۶ مسعودی(۱۳۷۴ش)، همان، ج ۲، ص۷۵؛ ابوعلی‌مسکویه، همان، ج۲، ص۸۹.

۷ ابوعلی مسکویه، همان، ج ۲، ص۸۹.

۸ مسعودی[بی‌تا]، همان، ص۲۶۵؛ محمدبن‌عبدالمنعم حمیری(۱۹۸۴م.)، الروض المعطار فی خبر الاقطار، بیروت: مکتبة لبنان، چ۲، ص۱۹۳.

۹ خلیفه(۱۴۱۴ق)، همان، ص ۱۸۳؛ بلاذری، همان، ج ۵، ص۳۲۹.

۱۰ طبری، همان، ج۵، ص۴۹۲.

۱۱ ابن‌کثیر، همان، ج۸، ص۲۳۳.

۱۲ دینوری(۱۹۶۰م)، همان، ص۲۶۸؛ بلاذری، همان، ج۵، ص۳۳۴؛ احمدبن‌عبدالله‌قلقشندی[بی‌تا]، مآثرالانافةفی‌معالم‌الخلافه، تحقیق عبدالستار احمد فرج، ج۲۰، بیروت: عالم الکتب، ص۴۹۵؛ ابن‌عبدربه می‌نویسد:

چند افرادی چون ابن‌کثیر، بیشتر به مجعول بودن این انتساب گرایش دارنـد و آن را ناشـی از اتهامات بر آمده از انگیزه‌های مذهبی می‌دانند.[۱]

بدین‌گونه واقعهٔ حَرِّه پایان یافت. شهدای حَرِّه را در همان محله مدفون کردند که مزاری به همان نام تاکنون باقی است.[۲] گفته‌اند پیامبر(ص) پیشاپیش نسبت به دفن آنان در این مکـان مطالبی فرموده و آنان را از یاران خود و مشمول رحمت الهی دانسته بود.[۳]

۱. علل شورش مردم مدینه

چنان که گفته شد، واقعهٔ حَرِّه با همهٔ هزینه‌های سنگینی که داشت، تابع شورش مردم مدینه رخ داد، اما این که چرا چنین شورشی رخ نمود، خود مسئله‌ای پر چالش است، ولـی تردیـدی نیست که این شورش آن چنان منسجمانه، گسترده و فراگیر بود که امویان سـاکن مدینـه بـا همه کثرت و قدرت، تاب مقابله با شورشیان یا استقامت در برابر آنان را نداشـتند.[۴] علـت یـا علل این شورش را مورخان و راویان گوناگون نوشته‌اند.

۱.۱. نقش شهادت امام حسین (ع)

دسته‌ای از نویسندگان، شورش مردم مدینه را زادهٔ شور کربلا می‌داننـد. مسـعودی در تصـویر شخصیت یزید، به نقش وی در کشتن پسر دختر پیمبر خدا- صلی الله علیه و آله و سـلم- یـاد می‌کند که در تحریک مردم مؤثر افتاد[۵] و بلعمی‌از قیام مردم به دنبال واقعهٔ عاشورا و کشـته شدن فرزند رسول خدا، به منظور واگذاری خلافت به علی‌بن‌الحسین (ع) سخن می‌راند،[۶] هـر چند در جای دیگری این مطلب دیده نمی‌شود. اما پسینیان با تعابیر مختلفـی از نقـش آفرینـی شهادت امام در شورش سخن دارند. امیر علی می‌نویسد: قصابی و فجایع کربلا عالم اسلام را به

وقتی یزید به این شعر تمثل کرد، فردی به او گفت: مرتد شدی ای امیر المؤمنین! در پاسخ گفت: درست مـی‌گـویی، استغفار می‌کنم. ابن‌عبدربه، همان، ج ۵، ص ۱۴۰.

۱ ابن‌کثیر، همان، ج ۸، صص۲۲۴ -۲۲۵.

۲ البته شماری از کشتگان حرّه در قبرستان بقیع مدفون‌اند و محل دفن آنان، بر اساس اقوال شفاهی مشخص است.

۳ ابوبکراحمدبن‌الحسین بیهقی(۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.)، *دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعه*، تحقیـق عبـد المعطـی قلعجی، ج۳، بیروت: دارالکتب العلمیة، چ۱، ص۳۰۷؛ ابوعبیدعبدالله‌بـن‌عبـدالعزیز بکـری اندلسـی(۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م)، *معجم‌مااستعجم‌من‌اسماءالبلادو المواضع*، بیروت: عالم الکتب، چ۲، ص۴۳۸.

۴ طبری، همان، ج۵، صص ۴۸۳-۴۸۴.

۵ مسعودی(۱۳۷۴ش)، همان، ج۲، ص۷۳.

۶ بلعمی، همان، ج ۴، صص۷۱۹-۷۲۰.

لرزه در آورده، وحشت و اضطرابی در همه جا تولید نمود. این احساسات در مدینه به قدری سخت و شدید بود که یزید برای فرو نشاندن هیجان آن جا، یک نفر را به عجله تمام به حکومت آن جا فرستاد. اهل مدینه به صواب دید معاریف شهر، هیئت اعزامیه‌ای به دمشق فرستادند که برای فامیل و کسان حضرت حسین(ع) در مصایب وارده چاره‌ای بجویند، ولی هیئت نامبرده با حال تنفر از زندگی زشت و نفرت انگیز یزید و رفتار بدی که نسبت به آن‌ها شده بود، مراجعت نمودند، مردم شهر این حال را که دیدند در غضب شده برای خلع او از سلطنت برخاسته فرماندارش را از شهر بیرون کردند[۱] و در جای دیگر آورده است: سرنوشت غم‌انگیز حسین و کودکان او موجی از بیزاری در دنیای اسلام به وجود آورد و تغییر ناگهانی عواطف که از آن ناشی شد سر انجام موجب نجات و رستگاری «دین» گردید. شهادت او مانع جریان تباهی و فسادی شد که از دربار اموی سرازیر شده بود و نیز شهادت او عامه مسلمانان را وادار کرد به آن چه «آموزگار»[۲] انجام داده بود و هم به صدماتی که دشمن زادگان او بر پیکر اسلام وارد ساختند، بیندیشند.[۳]

گر چه در متون اولیه به روشنی از این نقش سخن به میان نیامده، اما تمسک عبدالله‌بن‌زبیر به این حادثه در بدنمایی چهره یزید قابل توجه است.[۴] وی در تحریک مردم گفت: به خدا حسین را کشتند در حالی که شب زنده‌داری‌اش زیاده بود و روزهای بسیاری را روزه داشت، و در آن چه اینان در آن قرار دارند[امر حکومت] سزاوارتر بود، چه از نظر دین و چه از نظر فضل.[۵] طبعاً این نوع نگاه در همراهی مردم با وی برای مبارزه با یزید تأثیرگذار بود، و رسماً می‌توان یکی از انگیزه‌های آنان را همین مسئله دانست و حتی می‌توان ادعا کرد که تمسک ابن‌زبیر به قضیه امام حسین(ع) و اظهار همدردی با وی، خود ناشی از رویکرد مردم به آن بود که ابن‌زبیر برای پیش برد اهداف خود به آن روی کرده است.[۶]

---

۱ امیرعلی(۱۳۷۰ش)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام*، ترجمهٔ ایرج رزاقی ومحمد مهدی حیدرپور، مشهد: موسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ص۹۵.

۲ مراد رسول خدا (ص) است.

۳ امیر علی، همان، ص۲۷۸.

۴ برخی بر اساس این ادعا که یزید از آن چه در کربلا پیش آمده بود اظهار ناخرسندی کرده،رک: بلاذری، همان، ج۳، ص۲۷۸ و از ابن‌زیاد بیزاری چسته بود، در پی تبرئه اویند(رک: جون باجوت جلوب(۱۹۹۶)، *امبراطوریة العرب*، تحقیق تقریب خیری حماد، بیروت: دار الکتاب العربی چ۱، ص ۱۰۹). اما در سخن پیشینیان بیشتر بر نقش یزید انگشت نهاده می‌شد.

۵ یوسف العش(۲۰۰۵م.)، الدولة الامویه، دمشق: دارالفکر، چ۱۵، صص۱۷۴-۱۷۵؛ جلوب، همان، ص۱۰۹.

۶ به نظر می‌رسد که ابن‌زبیر، بیش از هر چیزی به اقتداریابی خود می‌اندیشید و همین مسئله وی را به تحریک امام به خروج از مکه کشانده بود(رک: ابن اثیر(۱۳۸۵ق)، همان، ج۳، ۲۷۵).

هم‌چنین علاقه‌مندی برخی از سران قیام، چون علاقمندی قلبی ابن‌مطیع، بـه امـام حسـین (ع) می‌تواند مؤید این دیدگاه باشد.[۱]

به هر روی به نظر می‌رسد که حادثهٔ کربلا یکـی از عوامـل محـرک مـردم بـوده اسـت، خصوصاً با بازگشت خانواده حسین و زنان‌اش به مدینـه، خشـمی‌سـخت و تنفـری شـگرف در شهری که پیامبر را پناه داده و به او و خانواده‌اش عشق خالصی ورزیده بود، ایجاد کـرد. تعصـب دینی و دردهایی که قتل‌گاه کربلا برانگیخت، به شکل‌گیری شورشی آشکار در مدینه انجامید.[۲]

۲.۱. اطلاع یابی از وضعیت دستگاه حاکمیت

بر اساس برخی از گزارش‌ها، علت شورش مردم، آگاهی آنان از شخصیت یزید بود. آورده‌اند عثمان‌بن‌محمدبن‌ابوسفیان، والی نو پای مدینه، پس از بازگشت از حـج در سـال ۶۳ هجـری،[۳] جمعـی از شخصـیت‌هـا، از جملـه عبـدالله‌بـن‌أبـی‌عمـروبـن‌حفـص‌بـن‌مغیـره‌مخزومـی، و محمدبن‌عمروبن‌حزم‌انصاری، و مردی از بنی‌سراقه از بنی‌عدی‌بن‌کعب را به همراه دسـته‌ای از بزرگان قریش به سوی شام و به دربار یزید فرستاد تا گزارش اوضاع این دیار را بـرای خلیفـه بیان دارند، اما دستاورد این سفر چندان خوشایند نبود، زیرا آنان در مسیر انجام مأموریـت بـا صحنه‌هایی از رفتار یزید مواجه شدند که امکان چشم‌پوشی از آن ها وجود نداشت، لذا وقتی به مدینه بازگشتند بدی‌های یزید را بر ملا کـرده و از او برائـت جسـتند و او را از خلافـت خلع کردند و از عبدالله‌بن‌حنظله که گویی به اتفـاق هشـت فرزنـدش در ایـن سـفر حضـور داشتند، نقل می‌کنند که پس از بازگشت به مدینه، در دیدار مردمی‌که بـه ملاقـات‌اش آمـده بودند، اظهار داشت: از پیش مردی آمده ام که اگر غیر فرزندانم یاوری نداشته باشم، به جهـاد با او خواهم رفت. و وقتی مردم از اکرام و بزرگداشت و نیز هدایای یزید به او و فرزندان‌اش یاد کردند، گفت: آری چنین است، اما به خدا سوگند! من این چیزها را جز برای ایـن کـه در مبارزه با او قوایی بیابم، نپذیرفتم. پس از این مردم برخاستند و با او بیعت کردند.[۴]

برابر روایات دیگر این خود یزید بود که برای اثبات مشروعیت خـود، مـردم را بـه دربـار خویش فرا خوانده بود. بلاذری به نقل از واقدی و دیگران می‌نویسد: وقتی عبدالله‌بـن‌زبیـر بـرادر

---

۱ ابن‌عبدربه، همان، ج۵، ص۱۲۵.
۲ جلوب، همان، صص ۱۰۹و۱۱۲.
۳ سال ۶۲ صحیح است، چون واقعهٔ حره در ذی‌حجهٔ سال ۶۳ رخ داده است.
۴ خلیفه، همان، ص۱۴۸.

خود عمرو را کشت، برای مردم خطبه‌ای خواند و در آن یزیدبن‌معاویه را یزید الخمور، و یزید الفجور، و یزید الفهود، و یزید القرود، و یزید الکلاب، و یزید النشوات، و یزید الفلوات خواند و از مردم خواست تا او را از خلافت خلع کنند و به جهاد او بروند و این اقدام را به اطلاع مردم مدینه نیز رساند. بدین گونه مردم حجاز بر امارت عبدالله‌بن‌زبیر و اطاعت‌اش اتفاق کردند و عبدالله‌بن‌مطیع عدوی از مردم مدینه برای او بیعت گرفت. این خبر وقتی توسط ابن‌عضاه و همراهان‌اش که به عنوان وفد به شام رفته بودند، به یزید رسید از عثمان‌بن‌محمد، عامل خود در مدینه خواست هیأتی را به سوی وی بفرستد تا سخنان‌شان را بشنود و دل‌های شان را به دست آورد. عثمان نیز چنین کرد، اما نتیجه غیر از آن چیزی شد که یزید انتظار داشت. بر این اساس مردم به خلع وی روی کردند و با عبدالله‌بن‌حنظله به امارت مسلمین بیعت کردند.[۱]

یعقوبی نیز با همین رویکرد به جریان نگریسته و بر آن است که عبدالله‌بن‌زبیر وقتی به نامشروع خواندن یزید و خلع وی روی کرد، و از مردم خواست تا با او همراه شده و عامل خلیفه را اخراج کنند، یزید به تکاپو افتاد تا به هر نحو ممکن از اقدامات وی جلوگیری به عمل آورد، از این رو پس از نامه نگاری و تلاش برای باز داشتن وی، اقدامات پیش گیرانه‌ای را در خصوص مردم مدینه انجام داد؛ عثمان‌بن‌محمدبن‌ابی‌سفیان، جوان نرم‌خو و کم‌تجربه را به جای ولیدبن‌عتبه تند خوی خشن،[۲] والی مدینه کرد که متأثر از مروان‌بن‌حکمی‌بود که خود در ایجاد بلوا علیه حاکمیت بی‌نقش یا بی‌نفع نبود.[۳] بر این اساس این خود یزید بود که زمینهٔ چنین ملاقاتی را فراهم ساخته بود. به هر حال این شخصیت یزید بود که موجب شورش گردید.[۴]

۱ .۳ . در خواست خالصه‌جات مدینه از سوی شام

یعقوبی در مقام بیان علت شورش مردم به مقوله تقاضای ارسال خالصه‌جات مدینه به شام یاد می‌کند و می‌نویسد: ابن‌مینا عامل خالصه‌جات معاویه نزد والی مدینه عثمان‌بن‌محمد آمد و

---

۱ بلاذری، همان، ج ۵، ص۳۲۰.

۲ طبری، همان، ج ۴، ص۳۶۸.

۳ یعقوبی می‌نویسد: وقتی یزید به عبدالله‌بن‌زبیر نامه نوشت، مروان‌بن‌حکم عامل مدینه بود و ناخوش می‌داشت که ابن زبیر پیشنهاد یزید را بپذیرد و او را از خبر کشته شدن حسین بی‌تابی گرفت، پس با کسی که مورد اعتمادش بود اشعاری نزد عبد الله فرستاد که در آن می‌گوید: فخذها فلیست للعزیز بخطة و فیها مثال لامریء متذلل « آن را بگیر که شأن مرد عزیز نیست، و زبون فرومایه را در آن گفتاری است». احمدبن‌ابی‌یعقوب‌بن‌واضح‌یعقوبی(م‌بعد۲۹۲)(۱۳۷۱ش)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، ج۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ۶، ص۱۸۶.

۴ طبری، همان، ج ۷، صص ۳۰۹۸-۳۰۹۹.

خواست تا همانند دیگر سال‌ها گندم و خرما به شام حمل نماید، لیکن مردم جلوی او را گرفتند و از دادن اموال ممانعت کردند و همین امر موجب برخورد و جدال میان مدنیان و والی مدینه شد. مردم مدینه بر والی و همراهان‌اش از بنی‌امیه که بیش از هزار نفر بودند، تاختند و آنان را از شهر بیرون رانده و سنگباران‌شان کردند.[۱] بدیهی است این رفتار موجب خشم یزید و متقابلا شدت اعتراض مدنیان شد. دینوری نیز به تفصیل از این عامل سخن می‌راند و راز اصلی شورش را به آن منتسب می‌سازد.[۲] از نویسندگان امروزی، زرگری‌نژاد، می‌نویسد: بهانهٔ هجوم یزید به مدینه نیز، مخالفت مردم این شهر در برابر سیاست حمل گندم و خرمای نخلستان‌هایی از این شهر به دمشق بود. این محصولات از املاک معاویه در مدینه جمع آوری می‌شد و به روال همه ساله، روانهٔ دمشق می‌گردید. مردم مدینه که طی ۲۰ سال فرمانروایی معاویه چنین می‌کردند، در این زمان بر آن شدند تا مانع حمل ثروت و حاصل زمین‌های خویش به دمشق شوند. چون عثمان‌بن‌محمدبن‌ابی‌سفیان، والی اموی مدینه، این خبر را برای یزید نوشت، پسر معاویه بی‌درنگ فرمان داد تا یکی از سفاک‌ترین امرای نامی‌اموی روانهٔ سرکوبی مدینه گردد. مسلم‌بن‌عقبه نیز بی‌درنگ وارد این شهر شد و به روز چهارشنبه ۲۸ ذی حجهٔ سال ۶۳، در واقعهٔ حَرِّه، بی‌رحمی و کینه توزی را با مباح شمردن زنان و دختران مدینه به نهایت رساند. سپاهیان او پس از کشتاری گسترده در شهر، اجازهٔ تصرف در زنان و دختران را یافتند.[۳]

۴.۱. رقابت‌های قومی-قبیله‌ای

دسته‌ای از نویسندگان معاصر که با نگاهی جامعه‌شناسانه به تحلیل تاریخ روی می‌کنند، بر عنصر نژادی و رقابت‌های قومی در ایجاد شورش مدینه انگشت می‌نهند.[۴] اینان بر آنند که رقابت‌های جنوبی- شمالی ریشه‌دار در سرزمین حجاز، با این که پس از اسلام تا حدی رنگ باخته بود، اما پس از رحلت نبی‌مکرم اسلام و به ویژه قدرت یافتن امویان، از نو احیا شد و چالش‌هایی را پدید آورد.[۵] شاید برخی از رفتارهای خلیفه مثل گماردن افراد ناپختهٔ اموی به

---

۱ یعقوبی(۱۳۷۱ش)، همان، ج ۲، ص۱۹۰.

۲ ابومحمدعبدالله‌بن‌مسلم‌ابن‌قتیبه‌دینوری[بی‌تا]، *الامامة والسیاسة*، تحقیق طه محمد الزینی، ج۱، بیروت: مؤسسة الحلبی، ص۲۲۹.

۳ غلامحسین زرگری‌نژاد(۱۳۸۱ش.)، *تاریخ تحلیلی اسلام*، قم: انجمن معارف اسلامی‌ایران، چ۱، ص۱۷۵.

۴ رک: ابراهیم بیضون(۱۴۰۳ق)، *الحجاز و الدوله الاسلامیه*، بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع، ص۲۵۰ به بعد.

۵ رک: واسعی، همان، ص۲۷ به بعد و ۱۳۸ به بعد.

ولایت مدینه،[۱] در این راستا قابل تحلیل باشد و هم چنین نوع مواجهه‌ای که کارگزاران خلافت با رقیبان خود داشتند؛ آورده‌اند وقتی عمروبن‌سعید جای‌گزین ولید شده بود، از مصعب‌بن‌عبد الرحمن‌بن‌عوف، فرماندهٔ گزمهٔ شهر خواست تا خانه‌های بنی‌هاشم و آل‌زبیر را تخریب کند و وقتی وی حاضر به چنین کاری نشد، عمروبن‌زبیر را به جای وی برگزید و به دست او خواستهٔ خویش را عملی ساخت.[۲] این رفتارها که موجب تحریک مردم می‌شد، می‌تواند ذیل رویکرد پیش گفته ارزیابی شود. اما دسته‌ای از شواهد حاکی از آن است که درگیری پدید آمده و کشته‌گان شناخته شده با مرز بندی قومی- قبیله‌ای، چه ذیل طبقه‌بندی اموی — هاشمی و چه در سطح کلان‌تر شمالی- جنوبی قابل توجیه نیست[۳] و تعلیل عمروبن‌سعید برای نپذیرفتن فرماندهی سپاه شام[۴] نیز مؤید این نقد است.

۵.۱. فاصله میان انتظار و دستاورد

هر چند کشف علت اصلی شوریدن مدنیان، همانند دیگر وقایع اجتماعی کاری به شدت پیچیده است، اما ضمن پذیرش چند عاملی‌بودن رویدادها، عامل اصلی اعتراض مردم مدینه علیه خلافت اموی، به زعم این نوشتار، احساس دور شدن و محروم ماندن مردم از حقوقی بود که پس از اسلام از آن خود ساخته بودند. مردم مدینه در شکل‌گیری حکومت اسلامی، بقای اسلام و تکوین حیات مسلمانی به شدت نقش آفریده بودند[۵] و همین امر ستایش‌های کم نظیر رسول گرامی‌اسلام را متوجه خود کرده بود.[۶] بدیهی است این نقش‌آفرینی برجسته و نیز توصیه‌های پیامبر، انتظاری در مردم مدینه ایجاد کرده بود که بسیار بیشتر از آن چیزی بود که در دوره‌های بعد در اختیار داشتند. اینان به طور طبیعی به دنبال فرصتی بودند تا حقوق دینی- وطنی خویش را استیفا نموده و جایگاه قبلی خود را باز یابند.

---

۱ طبری، همان، ج۷، صص۳۰۹۶-۳۰۹۸.

۲ اصفهانی، همان، ج۵، ص۵۲.

۳ رک: واسعی، همان، ص ۲۷۴.

۴ ابن‌جوزی[بی‌تا]، همان، ج ۶، ص۱۴.

۵ ابان‌بن‌عثمان‌الاحمر(۱۳۷۵ش-۱۴۱۷ق.)، *المبعث و المغازی*، تحقیق رسول جعفریان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ص۶۲؛ شیخ حسین‌دیاربکری[بی‌تا]، *تاریخ الخمیس فی احوال انفس النفیس*، ج۱، بیروت: دار الصادر، ص۳۵۳؛ رک محمد ابوزهره(۱۴۲۵ق)، *خاتم النبیین*، ج۱، قاهره: دارالفکر العربی، ص۴۴۴به بعد.

۶ رک: بلاذری، همان، ص ۱۸؛ زکریابن‌محمدبن‌محمود قزوینی(۱۳۷۳ش.)، *آثار البلاد و أخبار العباد*، تهران: انتشارات امیرکبیر، چ۱، ص۱۵۸.

شهرمدینه که به تعبیر ابن‌کثیر، با هجرت رسول خدا(ص) به آنجا، پناه‌گاه اولیا و بندگان صالح، دژ مستحکم مسلمانان و خانه هدایت مؤمنان شد،[۱] فارغ از ساکنان‌اش خود موضوعیت داشت. مدینه در حفظ جان رسول خدا و مسلمانان اولیه و بارور شدن اسلام به شدت نقش آفرید و همین امر موجب شد تا پیامبر، آن را شهر خویش بخواند[۲] و توصیه‌هایی در بارهٔ آن داشته باشد، چنان‌که فرمود: هر پیامبری حرمی دارد و من مدینه را حرم خود قرار دادم، همان‌گونه که ابراهیم (ع) مکه را حرم ساخت. در محدوده میان دو حَرّه آن، نباید گیاهی چیده یا درختی قطع و یا جنگ‌افزار برای نبرد حمل شود. پس هر کس نقض حرمت کند یا ناقض حرمت را مأوی دهد، لعنت پروردگار و فرشته‌گان و همه مردمان بر او باد. از او نه فدیه‌ای پذیرفته خواهد بود، و نه توبه‌ای.[۳] و در روایتی دیگر به صراحت فرمود: هر که در مدینه مشکلی ایجاد کند، لعنت خدا بر او باد.[۴] ابن‌عباس می‌گوید: حضرت رسول (ص) در وقت هجرت دعا فرمود که خداوندا مرا از دوست‌ترین زمین‌ها که در نزد من بود، بیرون بردی؛ پس مرا به دوست‌ترین زمین‌هایی که در نزد تست، نازل فرما، و به مدینه تشریف فرما شدند.[۵] و نیز فرمود: هیچ کس با اهل مدینه نیرنگ نمی‌کند، جز آنکه هم چون نمک یا گچ در آب حل می‌شود.[۶] باز فرمود: هر کس می‌تواند در مدینه بمیرد، چنین کند که شهید است و من برای او در روز قیامت شفیع خواهم بود.[۷] بر این اساس دسته‌ای به برتری این شهر بر تمامی‌سرزمین‌های دیگر نظر داده اند و حتی آن را از مکه نیز افضل دانسته‌اند، جز آنکه کعبه در مکه بالاترین اعتبار را داراست.[۸]

همین امور موجب شده بود صحابه و به ویژه خلفای رسول خدا(ص) هم‌چنان این شهر را مرکز خلافت خود قرار دهند. امام علی(ع) نیز تنها به دلیل توسعه سرزمین‌های اسلامی‌از

---

۱ ابن‌کثیر؛ همان‌جا.

۲ ابوعبدالله‌محمدبن‌اسماعیل‌بن‌ابراهیم‌جعفی‌بخاری(۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م.)، *صحیح البخاری*، ج۳، افست دراستانبول: دارالفکرللطباعة و النشر و التوزیع، ص۲۵؛ ابوعبدالله‌یاقوت‌بن‌عبدالله‌یاقوت‌حموی(۶۳۶)(۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م.)، *معجم‌البلدان*، ج۱، بیروت: دار صادر، ص۹۳۹؛ ج۳، ص۷۵۱.

۳ ابن‌کثیر، همان، ج۸، ص۲۲۴.

۴ حافظ‌یحیی‌بن‌حسن‌اسدی‌بن‌بطریق(۱۴۰۷ق)، العمدةعیون‌صحاح‌الاخبارفی‌مناقب‌امام‌الابرار، قم: موسسهٔ نشر اسلامی‌وابسته به جامعهٔ مدرسین، ص ۳۲۲.

۵ قزوینی، همان، ص ۱۵۸.

۶ شمس‌الدین‌ابوالمظفر سبط‌بن‌جوزی(۱۴۱۸ق.)، تذکرة الخواص، قم: منشورات الشریف الرضی، صص ۲۵۹-۲۶۰.

۷ یاقوت حموی، همان، ج ۵، ص۸۴.

۸ نور الدین‌علی‌بن‌أحمد سمهودی(۲۰۰۶م)، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی، ج۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ص۳۱.

سوی شرق، شمال شرقی و شمال غربی، و نیز پیدایی توطئه‌ها و دسیسه‌ها که البته با چگونگی عمل کرد خلیفه‌گان پیشین بی‌ارتباط نبود، و به دنبال اقدامی‌که عایشه با هم‌دستی طلحه و زبیر در سوی شرق سرزمین اسلامی انجام داد، به ناچار و پس از چهار ماه استقرار در مدینه، از این شهر فاصله گرفت،[۱] بی‌آنکه عشق و علاقهٔ قلبی‌اش به این سرزمین کاهش یافته باشد، چنان که در دورهٔ چهار سالهٔ دوری از مدینه، با گماردن والیانی شایسته، بر ارتباط خود با آن صحه گذارد.[۲] پس از آن حضرت، امام حسن(ع) فقط در مدت کوتاه خلافت خود از مدینه دور ماند، اما پس از آن، این شهر را بهترین مکان برای زندگی خویش برگزید و امام‌حسین(ع) نیز هنگامی‌که مجبور به ترک این دیار گردید، با تلاوت آیه‌ای از *قرآن*[۳] نشان داد که این جبر زمانه است که وی را به دوری از این شهر کشانده است، بی‌آنکه خود بدان متمایل باشد و بدین گونه علاقه‌مندی خود را به آن، به صراحت بیان می‌دارد.[۴]

گذر زمانه، آهسته آهسته رقیبان دیروز را که امروز خود داعیهٔ مسلمانی داشتند، به عرصهٔ اقتدار کشاند؛[۵] آنان که مترصد فرصتی بودند تا سروری خویش را به منصهٔ ظهور رسانند.[۶] امارت یزیدبن‌ابوسفیان در شام و پس از وی جانشینی معاویه که از سوی عمر بدو واگذار گردید، سرآغاز وارونه‌گی سیاست اسلامی‌بود که با خلافت عثمان که البته طی پروژه‌ای صورت بسته بود،[۷] کامل شد. آورده‌اند که وقتی عثمان به خلافت رسید، بنی‌امیه جانی تازه یافتند و پیش وی آمدند و پیرامون‌اش را گرفتند. در این هنگام سر و کله ابوسفیان که در سنین پیری به سر می‌برد و در اثر کهولت سن، دیدگان خود را از دست داده بود، پیدا شد. وی به خانه

---

۱ قلقشندی، همان، ج۱، صص۱۰۱-۱۰۲.

۲ والیان مدینه سهل‌بن‌حنیف و ابوایوب و والیان مکه ابوقتاده‌حارث‌بن‌ربعی‌انصاری و قثم‌بن‌عباس‌بن‌عبدالمطلب بودند(رک: أبوسعیدعبدالکریم‌بن‌محمدبن‌منصورالتمیمی‌سمعانی(۱۹۶۲/۱۳۸۲)، *الأنساب*، تحقیق عبدالرحمن‌بن‌یحیی‌المعلمی‌الیمانی، حیدر آباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ج۱، صص ۲۷ و ۳۵؛ ابن‌اثیر(۱۳۸۵ق)، همان، ج۳، ص۱۶۴.

۳ سورهٔ قصص، آیهٔ ۲۱.

۴ لوط‌بن‌یحیی‌بن‌سعیدبن‌مخنف ازدی[بی‌تا]، مقتل الحسین، تعلیقات حسین غفاری، قم: مطبعة العلمیه، ص۱۱؛ ابن‌اعثم، همان، ج۵، ص۲۱.

۵ طبری می‌نویسد: وقتی ابوبکر خلافت یافت، ابوسفیان با خشم گفت: ما را چه شد که گرفتار ابوفصیل از تیره عبد مناف شدیم؟ گفتند: پسرت را ولایت داد(می‌دهد)، گفت: رسم خویشاوندی به جای آورد! (طبری، همان، ج۳، ص۲۱۰).

۶ بنی‌امیه یک هدف، یک مقصد، و یک منظور داشتند و آن این که مانند زمان جاهلیت رئیس و فرمانروا باشند و برای رسیدن به این منظور هر وسیله‌ای را دست‌آویز می‌ساختند، و از ارتکاب هیچ عملی خودداری نداشتند. جرجی‌زیدان، *تاریخ تمدن اسلام(۱۳۷۲ش)*، ترجمهٔ علی جواهرکلام، ج۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ۲، ص ۶۴.

۷ جرجی زیدان، همان، ج ۵، ص۶۱.

عثمان آمد و در کناری نشست و پرسید: آیا جز بنی‌امیه کسی در این جمع حضور دارد؟ گفتند: خیر. گفت: ای بنی‌امیه اکنون که خلافت در دست شما قرار گرفته است، آن را مانند گوی به همدیگر پاس دهید و نگذارید از دست شما بیرون رود. سوگند به آن کسی که ابوسفیان به آن سوگند یاد می‌کند، نه دوزخی هست و نه بهشتی. بدین گونه از آن چه پیش آمد ابراز خرسندی کردند.[1] عثمان نیز، چنان که ابوسفیان بدو گوشزد کرده بود،[2] خویشاوندان اموی خود را بر کارهای حکومتی گمارد، و آنان را بر مردم مسلط کرد، حکومت ولایات و شهرها را به آن‌ها داد، زمین‌های مزروعی و املاک فراوان به ایشان بخشید، و از بیت‌المال و خراج و صدقات را در اختیارشان قرار داد، دست‌شان را باز گذاشت تا هر کاری می‌خواهند انجام دهند و از مزایای حکومتی و اموال عمومی استفادهٔ نامشروع کنند.[3]

در این فرایند طبیعی بود که نه تنها مدنیان، حتی غیر امویان مکی نیز به حاشیه رانده شوند، چرا که این دغدغه‌های برتری‌جویانه بود که سر بر آورده بود، از این رو گفته‌اند: هنگامی که عثمان به خلافت رسید با این که به عمر قول داده بود عاملان او را از کار بر کنار نکند، هنوز یک سالی از این تعهد نمی‌گذشت که به عزل و نصب گستردهٔ گماشته‌گان پیشین پرداخت. سعدبن‌ابی‌وقاص را از حکومت کوفه برداشت و خویشاوند خود ولیدبن‌عقبه‌بن‌ابی‌معیط را که به پیغمبر دروغ گفته و آیه نبأ در باره اش نازل شده بود، به جای او گمارد و چون فساد این حاکم بر مردم کوفه، گران آمد او را برداشت و مردی از آل امیه(سعیدبن‌عاص) را به حکومت نصب نمود. سعدبن‌ابی‌سرح را که به پیامبر دروغ بست و پس از مسلمانی کافر شد و دیگر بار پس از فتح مکه از بیم، خود را مسلمان خواند، ولایت مصر داد. ابوموسی اشعری را که از یمانیان بود و از جانب عمر بر بصره حکومت می‌کرد، چند سالی در این شغل باقی گذاشت، ولیکن قریش و مخصوصا خویشاوندان خلیفه متوجه شدند که سررشته سه ولایت را قریش در دست دارد، کوفه در دست ولید، شام در دست معاویه و مصر در دست عمروعاص است، یعنی حاکمان این سه ولایت همه از مضری اند و تنها بصره مانده است که ابوموسی اجنبی (یمنی) بر آن حکومت دارد. می‌گویند مردی مضری از بنی‌ضبه نزد عثمان رفت و گفت: مگر کودکی در

---

۱ ابواسحاق‌ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی‌کوفی(۱۳۷۳ش)، *الغارات و شرح حال اعلام آن*، ترجمهٔ عزیز الله عطاردی، تهران: انتشارات عطارد، ص۴۸۳.

۲ تقی‌الدین‌أحمدبن‌علی‌مقریزی(۱۳۷۰ش/۱۴۱۲ق.)، *النزاع و التخاصم فیما بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم*، قم: انتشارات شریف رضی، ص ۵۹.

۳ ثقفی، همان‌جا.

میان شما نیست که او را بزرگ انگارید و حکومت بصره را به او بدهید، این پیر تا چه وقت باید در آنجا باشد. سرانجام عثمان او را عزل کرد.[۱]

اما معاویه در دوران حکومت بیست سالهٔ حکومت خود، با همه حفظ جانب احتیاط نسبت به مدینه (حجاز)، کم و بیش به تحقیر و تضعیف آن مناطق روی کرد، چرا که همهٔ نکبت باری حیات سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی خویش را در دوره‌ای از تاریخ، پیامد حضور و نقش آن دیار می‌دانست. او با سیاست مداری، به اعمال حاکمیت پرداخت و با سلطه دادن امویان بر شهرهای مهم مکه و مدینه، و به تعبیر گولدنر، با به کار گیری افراد باطل و بیهوده،[۲] اقتدار خویش را به رخ مردم کشید. وی در سخت گیری علیه مخالفان خویش، به ویژه علیه هاشمیان علوی اندیش که شیعه علی شناخته می‌شدند، به جزای آن چه از تقابل هاشم و امیه در خاطره ها مانده بود، اقدام کرد.[۳] روی کار آمدن یزید بر این تقابل دامن زد و مدنیان را بیش از پیش به حاشیه راند. بدیهی است برای برون رفت از این وضعیت، یکایک شهروندان انگیزه داشتند.

رفتن هیأتی از مدینه به شام و دیدار حضوری با یزید و مشاهدهٔ رفتار او، آنان را در هدفی که داشتند مصمم ساخت و در نخستین فرصت پیش آمده رسماً به اعتراض علیه دستگاه خلافت برخاستند. به نظر می‌رسد آن چه در این فرصت کوتاه موجب شد تا همه مدنیان علیه حاکمیت متحد شوند نه تبلیغات گستردهٔ رهبران شورش بود و نه فعالیت تیمی و نه حتی آگاهی دقیق از شخصیت یزید و کارگزاران‌اش، بلکه احساس حقارتی بود که در طی سالیان دراز، یکایک آنان را در بر گرفته و متقابلاً شامیان را برتر نشانده بود. این حس، عمق فاصله میان انتظار مدنیان و یافته‌های آنان را نشان می‌داد و طبیعی بود که جرقهٔ کوچک یا بهانهٔ خردی می‌توانست مردم را علیه دست اندرکاران این وضعیت بشوراند که چنین شد.

در همین جا می‌توان راز عدم همراهی امام زین العابدین با مردم را دریافت. او به خوبی می‌دانست که دغدغهٔ اصلی شورشیان نه احیای ارزش‌های اسلامی‌یا مقابله با سنت‌های جاهلی است که اگر چنین بود، آن حضرت اولی به اعتراض بود، بلکه این حس برتری خواهی سیاسی و اقتدارجویی بود که آنان را به شوریدن واداشته بود.

---

۱ شهیدی، همان، ص۷۲.

۲ آلوین گولدنر(۱۳۶۸ق)، بحران جامعه‌شناسی غرب، ترجمهٔ فریده ممتاز، تهران: شرکت سهامی‌انتشار، چ ۱، ص۹۷.

۳ ابوعثمان عمروبن‌بحرجاحظ(۱۴۲۳ق.)، *الرسائل السیاسیه*، بیروت: دار و مکتبة هلال، چ۲، ص۴۲۲.

نتیجه‌گیری

گرچه در بارهٔ علت شورش مدنیان که به واقعهٔ حَرِّه انجامید دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، اما به زعم این نوشتار، علت اصلی آن فاصله‌ای بود که میان انتظارات مدنیان با دستاوردهایشان ایجاد شده بود. آنان که برای خویش سهمی بزرگ در شکل‌گیری حکومت اسلامی قائل بودند، موقعیت کنونی هرگز رضایت بخش نبود، به ویژه آن که شخصیت یزید نیز هیچ‌گونه سنخیتی با اهداف آنان نداشت، از این رو مترصد فرصتی بودند تا به دگرگونی اوضاع دست یابند و مطالبهٔ خویش را محقق سازند. جریان شهادت امام حسین(ع)، از یک سو و تجری‌های آشکار یزید از دیگر سو و موفقیت‌های تبلیغی عبدالله‌بن‌زبیر در مکه از سومین سو، آن چنان دستگاه حاکمیت را با تزلزل و عدم مشروعیت مواجه کرده بود که گمان توفیق را در اذهان مدنیان تقویت می‌کرد. بنابر این به زعم آنان، زمانهٔ شورش کاملا منطقی به نظر می‌رسد، هر چند عدم برنامه‌ریزی، نبود رهبری واحد، نبود تشکیلات منسجم نظامی و جنگی و از دیگر سو انگیزه‌مندی سپاه شام و فزونی نیرو، نتیجهٔ مطلوب را برای مدنیان به دنبال نداشت.

منابع و مآخذ

- *قرآن مجید*، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی.
- نهج البلاغه، ترجمهٔ دکتر سید جعفرشهیدی.
- ابان‌بن‌عثمان‌الاحمر(۱۳۷۵ش-۱۴۱۷ق.)، *المبعث و المغازی*، تحقیق رسول جعفریان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن‌ابی‌الحدید، عزالدین‌ابوحامدبن‌هبةالله‌مدائنی(۱۳۷۸ق/۱۹۵۹م.)، شرح‌نهج‌البلاغه، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: داراحیاء الکتب العربیه، چ۱.
- ابن‌اثیر، عزالدین‌ابوالحسن‌علی‌بن‌ابی‌الکرم[بی‌تا]، اسد الغابه، بیروت: دارالکتب العربی.
- ـــــ(۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر - دار.
- ـــــ(۱۳۷۱ش)، *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمهٔ ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن‌اعثم‌کوفی، احمد(۱۴۱۱ق)، *الفتوح*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء للطباعة و النشر و التوزیع، چ۱.
- ابن‌بطریق،حافظ‌یحیی‌بن‌حسن‌اسدی(۱۴۰۷ق)، العمدةعیون‌صحاح‌الاخبارفی‌مناقب‌امام‌الابرار، قم: مؤسسهٔ نشر اسلامی‌وابسته به جامعهٔ مدرسین .
- ابن‌جوزی، أبوالفرج‌عبدالرحمن‌بن‌علی‌بن‌محمد[بی‌تا]، *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، چ۱.

- ابن‌سعد، محمدبن‌سعدبن‌منیع‌هاشمی‌بصری(۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م.)، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمدعبدالقادرعطاء، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ۱.
- ـــــ(۱۳۷۴ش)، *طبقات*، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه.
- دیاربکری، شیخ حسین[بی‌تا]، *تاریخ الخمیس فی احوال انفس النفیس*، بیروت: دار الصادر.
- ابن‌طقطقی، محمدبن‌علی‌بن‌طباطبا المعروف(۱۳۶۰ش)، *تاریخ فخری*، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ۲.
- ـــــ(۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م)، *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه*، تحقیق عبد القادرمحمد مایو، بیروت: دارالقلم العربی، چ۱.
- ابن‌عبدربه، شهاب‌الدین(۱۴۰۴ق.)، *العقدالفرید*، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ۱.
- ابن‌قتیبه‌دینوری، ابومحمدعبدالله‌بن‌مسلم[بی‌تا]، *الامامة والسیاسة*، تحقیق طه محمد الزینی، بیروت: مؤسسة الحلبی.
- ـــــ(۱۴۱۸ق)، *عیون الأخبار*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن‌کثیر، ابوالفداءاسماعیل‌بن‌کثیردمشقی(۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.)، *البدایةوالنهایه*، تحقیق علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ۱.
- ابوزهره، محمد(۱۴۲۵ق)، *خاتم النبیین*، قاهره: دارالفکر العربی.
- ابومخنف ازدی، لوط‌بن‌یحیی‌بن‌سعیدبن‌مخنف[بی‌تا]، *مقتل الحسین*، تعلیقات حسین غفاری، قم: مطبعة العلمیه.
- اصفهانی، ابوالفرج‌علی‌بن‌حسین(۱۴۱۵ق)، *الاغانی*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۱.
- امیرعلی(۱۳۷۰ش)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام*، ترجمهٔ ایرج رزاقی ومحمد مهدی حیدرپور، مشهد: موسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- بخاری، ابوعبدالله‌محمدبن‌اسماعیل‌بن‌ابراهیم‌جعفی(۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م.)، *صحیح البخاری*، افست دراستانبول: دارالفکرللطباعةوالنشر و التوزیع،
- بکری اندلسی، ابوعبیدعبدالله‌بن‌عبدالعزیز(۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م)، *معجم‌مااستعجم‌من‌اسماءالبلادو المواضع*، بیروت: عالم الکتب،چ۲.
- بلاذری، احمدبن‌یحیی‌بن‌جابر(۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م.)، *انساب الاشراف*، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت: مؤسسة الاعلمی‌للمطبوعات.
- بلعمی، ابوعلی(۱۳۷۸ش.)، *تاریخنامهٔ طبری*، تحقیق محمد روشن، تهران: سروش، چ۲.
- بیضون، ابراهیم(۱۴۰۳ق)، *الحجاز و الدولة الاسلامیة*، بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع.
- بیهقی، ابوبکراحمدبن‌الحسین(۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.)، *دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعه*، تحقیق عبد المعطی قلعجی، بیروت: دار الکتب العلمیة، چ۱.
- ثقفی‌کوفی، ابواسحاق‌ابراهیم‌بن‌محمد(۱۳۷۳ش)، *الغارات و شرح حال اعلام آن*، ترجمهٔ عزیز الله عطاردی، تهران: انتشارات عطارد.

- جاحظ، ابوعثمان عمروبن‌بحر(۱۴۲۳ق.)، *الرسائل السیاسیه*، بیروت: دار و مکتبة هلال، چ۲.
- جلوب، جون باجوت(۱۹۹۶)، *امبراطوریة العرب*، تحقیق تقریب خیری حماد، بیروت: دار الکتاب العربی، چ۱.
- چنارانی، محمد علی و ترابی(۱۳۸۲ش)، احمد، *واقعه حَـرِّه رخـدادی اسـفبار در تـاریخ اسـلام پـس از حادثه عظیم کربلا*، مشهد: مؤسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چ۱.
- حلبی(۱۴۰۰ق)، *السیرة الحلبیه فی سیرة الامین و المأمون*، بیروت: دارالمعرفه.
- حمیری، محمدبن‌عبدالمنعم(۱۹۸۴م.)، الروض المعطار فی خبر الاقطار، بیروت: مکتبة لبنان، چ۲.
- خلیفه، ابن‌خیاط‌عصفری(۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.)، *تاریخ خلیفه*، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
- دارمی، عبدالله‌بن‌بهرام(۱۳۴۹ق.)، سنن دارمی، دمشق: مطبعة الاعتدال.
- دینوری، احمدبن‌داود(۱۹۶۰م)، *اخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره: دار احیاء الکتب العربی، چ۱.
- ذهبی، شمس‌الدین‌محمدبن‌احمدبن‌عثمان(۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.)، *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی، چ۱.
- ـــــ(۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م.)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق حسین اسد، بیروت: مؤسسة الرسالة، چ۹.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین(۱۳۸۱ش.)، *تاریخ تحلیلی اسلام*، قم: انجمن معارف اسلامی‌ایران، چ۱.
- سبط‌بن‌جوزی، شمس‌الدین ابوالمظفر(۱۴۱۸ق.)، تذکرة الخواص، قم: منشورات الشریف الرضی.
- سـمعانی، أبـوسـعیدعبـدالکـریم‌بـن‌محمـدبـن‌منصـورالتمیمـی(۱۹۶۲/۱۳۸۲.)، *الأنسـاب*، تحقیـق عبدالرحمن‌بن‌یحیی‌المعلمی الیمانی، حیدر آباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، چ۱.
- سمهودی، نور الدین‌علی‌بن‌أحمد(۲۰۰۶م)، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱.
- شهیدی، سید جعفر(۱۳۵۹ش.)، *قیام حسین علیه السلام*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طبرسی، احمدبن‌علی(۱۴۰۳ق)، *الاحتجاج*، مشهد: مرتضی، چ۱.
- طبری، ابوجعفرمحمدبن‌جریر(۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.)، *تاریخ الطبری*، بیروت: مؤسسة الاعلمی‌للمطبوعات، چ۴.
- عاقل، نبیه(۱۳۹۴ق/۱۹۷۵م.)، *تاریخ خلافة بنی‌امیه*، بیروت: دارالفکر، چ۳.
- العش، یوسف(۲۰۰۵م.)، الدولة الامویه، دمشق: دارالفکر، چ۱۵.
- عینی، عمدة القاری[بی‌تا]، بیروت: داراحیاءالتراث العربی.
- قاضی ابرقو(۱۴۲۵ق.)، سیرت رسول الله، تهران: وزارت ارشاد.
- قزوینی، زکریابن‌محمدبن‌محمود(۱۳۷۳ش.)، آثار البلاد و أخبار العباد، تهران: انتشارات امیرکبیر، چ۱.
- قلقشندی، احمدبن‌عبدالله[بی‌تا]، مآثر الانافة فی معالم الخلافه، تحقیق عبدالستار احمد فرج، بیروت: عالم الکتب.
- گولدنر، آلوین(۱۳۶۸ق)، بحران جامعه‌شناسی غرب، ترجمهٔ فریده ممتاز، تهران: شرکت سهامی‌انتشار، چ ۱.
- مسعودی، ابوالحسن‌علی‌بن‌حسین‌بن‌علی(۱۴۰۹ق)، مروج‌الذهب‌و معادن الجوهر، تحقیق اسـعد داغـر، قـم: دارالهجرة، چ۲.
- ـــــ(۱۳۷۴ش)، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمهٔ ابوالقاسـم پاینـده، تهـران: انتشـارات علمـی و فرهنگی، چ۵.

- مفید، ابوعبدالله‌محمدبن‌نعمان‌عکبری(۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.)، الاختصاص، تحقیق علی‌اکبر غفاری و سید محمود زرندی، بیروت: دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، چ۲.
- مقدسی، مطهربن‌طاهر[بی‌تا]، البدء و التاریخ، بور سعید، بیروت: مکتبة الثقافة الدینیه.
- ـــــ(۱۳۷۴ش)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمهٔ محمدرضا شفیعی کدکنی، اول، تهران: آگه، چ۱.
- مقریزی، تقی‌الدین‌أحمدبن‌علی(۱۳۷۰ش/۱۴۱۲ق)، *النزاع و التخاصم فیما بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم*، قم: انتشارات شریف رضی.
- نویری، شهاب‌الدین‌احمدبن‌عبدالوهاب(۱۴۲۳ق)، *نهایة الارب فی فنون الادب*، اول، قاهره: دار الکتب و الوثائق القومیه، چ۱.
- واسعی، سیدعلیرضا(۱۳۹۱ش)، واقعه حَرِّه رویارویی ارزش‌های دینی و سنت‌های جاهلی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چ۱.
- یاسین، علی(۲۰۰۶م)، تاریخ صدر الاسلام(من البعثة النبویه الی نهایة الدولة الامویه)، اردن، عمان: داریافا.
- یاقوت حموی، ابوعبدالله‌یاقوت‌بن‌عبدالله(۶۳۶)(۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م.)، *معجم‌البلدان*، بیروت: دار صادر.
- یعقوبی، احمدبن‌ابی‌یعقوب معروف به ابن‌واضح(۲۸۴)[بی‌تا]، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دار صادر.
- ـــــ(۱۳۷۱ش)، ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ۶.